



ماجرای پایان ناپذیر کشف حجاب

آن روز دختران این مرز و بوم از شرم بی‌حجابی به تلخی گریستند.

محمد بهمنی

وقتی در سال ۱۲۸۵ شمسی فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه امضا شد، برخی به امید برقراری عدالت‌خانه، سر از پا نمی‌شناختند و گروهی دیگر، مرموزانه با مردم امیدوار، هم‌نوایی می‌کردند؛ اما به ساده‌دلی آن‌ها می‌خندیدند و البته شمار بسیار کمی نیز، نگران، آینده را تاریک می‌دیدند. از همان زمان که گروهی به اروپا رفتند، به‌جای طرحی برای پیشرفت ایران، کلاه و کراوات آوردند، آن گروه بسیار کم فهمیدند این جمع از فرنگ برگشته، دلشان در آن‌جا مانده و تا مردم، میهن، دین و ایمان این مملکت را شبیه لندن و پاریس تغییر ندهند، دست‌بردار نخواهند بود. روزگار، چه پرشتاب همه چیز را روشن کرد و پیش‌بینی آن گروه بیدار دل امثال شیخ فضل‌الله نوری درست از آب در آمد!

روشن‌فکرانی چون میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، فروغی و... همه بدبختی ملت ایران را دین و ایمان می‌دانستند؛ لذا کمر همت بستند تا این عامل عقب‌ماندگی را از بین ببرند. در روزهای آغازین دوران پهلوی، شهید همیشه زنده، آیت‌الله مدرس، اوضاع زمان حال و آینده این مملکت را دید و نوشت که: به‌زودی چوپان‌های کلاه نم‌دی به‌سر، به اسم تمدن و پیشرفت، کراوات می‌زنند و بیمارانشان از نبود پزشک و دارو خواهند مرد و این را پیشرفت و ترقی خواهند نامید.

از سال ۱۳۰۷، روزنامه‌ها آرام آرام، تیغ قلم‌هایشان را تیز کردند و احکام اسلام را یکی پس از دیگری به تمسخر و استهزا گرفتند. هنوز از ذهن این نویسندگان، تصویر زنان اروپایی پاک نشده بود، در پی آن بودند که شبیه آن را در ایران نیز برای امثال خودشان فراهم کنند، هفت سال به تندی سپری شد، با تلخی‌ها و خون‌دل‌هایی که علما خوردند. مدرس به تبعید رفت و زمزمه‌هایی برای کشف حجاب بر سر زبان‌ها بود؛ تا این‌که ۱۳۱۴ از راه رسید. دلهره شگفت‌آوری، همه جا سایه افکنده بود. مردها از فکر این‌که روزی بیاید و ناموسشان بدون چادر باشد، بر خود می‌لرزیدند و این شایعه، به کابوس هولناکی برای زنان بدل شده بود. در برخی مجالس شنیده می‌شد که گروهی از زن‌ها را بی‌حجاب، به خیابان‌ها فرستاده‌اند، گاهی می‌گفتند در دانشگاه می‌خواهند روسری‌ها را بردارند و... علی‌اصغر حکمت، کفیل اداره معارف، به رضاخان پیشنهاد کرد برای رواج بی‌حجابی، اعلی‌حضرت با خانواده در جشن فارغ‌التحصیلی دانش‌سرای عالی تهران، بی‌حجاب شرکت کنند. رضاخان، با همسر و دخترانش با بدترین وضع، در برابر چشم متحیر همگان، به دانش‌سرا وارد شد. آن روز، بسیاری از دخترانی که به اجبار روسری آن‌ها برداشته شده بود، رو به دیوار کرده بودند و گریه می‌کردند. علی‌اصغر حکمت به وزارت علوم رسید. رژیم، به همه شهرها ابلاغ کرد که باید میهمانی‌های مختلط، با حضور بزرگان شهرها برگزار شود و آن‌ها خانواده خود را بی‌حجاب شرکت دهند.

در خیابان‌ها و معابر، چادر را از سر زن‌ها می‌کشیدند، بسیاری از زن‌ها از غصه این داغ، دق کردند و مردند و بسیاری دیگر خود را در خانه‌هایشان زندانی کردند. اگر زنی می‌خواست از خانه شوهر به خانه پدر برود، از ترس دژخیمان رژیم، شبانه و با همراهی چند مرد، از کوچه پس‌کوچه‌ها، خود را به منزل می‌رساند. رژیم، با شدت تمام، کشف حجاب را دنبال می‌کرد. زن و بچه شاه، حریم‌ها را شکستند و بی‌حجاب، به قم آمدند و

آیا می‌دانی نخستین زنان مهاجر به قاره آمریکا، پوششی کامل داشته‌اند و پس از تحول در صنعت غرب، هنگامی که کارگر فراوان و مزد کم، تنها عامل پیشرفت سرمایه‌دارها بود، زنان را به بهانه آزادی، محترمانه به بردگی کشیدند

را می‌بیند، در حالی که دشمن او را نمی‌بیند و تا این حجاب هست، ما پیروز نیستیم. سردمداران استعمار برای پیروزی در الجزایر، تنها هنگامی امیدوار به پیروزی شدند که چادرهای زنان الجزایری را به‌مرور، برداشتند. هر چادری که برداشته می‌شد، یک بخش از خاک الجزایر سقوط می‌کرد و به دست بیگانگان می‌افتاد.^۱

شدیدی کرد. رضاشاه او را آن هم در وسط حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها فلک کرد و شیخ هم فقط فریاد می‌زد یا صاحب‌الزمان، یا صاحب‌الزمان. بعد از آن، او را برای بازپرسی و تفتیش، به زندان شهربانی مرکز فرستادند. مستنطق، از مرحوم بافقی(ره) پرسید، شما را چه کسی تحریک کرده تا خانواده شاه را امر به معروف

پا در حرم سراسر نور و عصمت فاطمه معصومه سلام‌الله‌علیها نهادند. هیچ کس را یاری اعتراض نبود و چماق استبداد رضاخانی، زبان را در کام‌ها خشکانده بود. در ادامه این ماجرا، حرم امام رضا علیه‌السلام را آغشته به خون مخالفان کشف حجاب کردند. نقطه اوج این ماجرا، سرکوب حجاب در مسجد گوهرشاد بود که این حرم امن، آغشته به خون بی‌گناهان شد. مروری بر چند حکایت، جلوه‌های بیش‌تری از این واقعیت را به ما نشان می‌دهد:

من یزید ابن معاویه هستم و تو...

بعد از ماجرای کشف حجاب، حوزه نوپا و در عین حال سرکوب شده قم، قدرت هیچ نوع واکنشی را در برابر این جنایت هولناک نداشت. از سویی، ترس از میان رفتن این حوزه نوپا در میان بود و از سوی دیگر، سکوت در برابر نهی از منکر، ناروا. فضایی آن زمان حوزه و در راس آن‌ها، حاج آقا روح‌الله موسوی، به رئیس حوزه علمیه، آیت‌الله حائری گفتند که در هر صورت، باید چاره‌ای اندیشید و دست‌کم با تلگرافی اعتراض‌آمیز، با این دستور شاه مخالفت شود. آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری (ره) در تلگرافی مختصر به این مضمون برای شاه نوشت: حجاب، از مسلمات دین اسلام است و کشف آن برای زنان نباید اجباری و الزامی باشد.

چند روز از این تلگراف گذشت، حاج شیخ عبدالکریم و چند تن از یارانش در منزل نشسته بودند که در خانه را زدند. خادم خانه، برای باز کردن در رفت و چند لحظه بعد، با حالتی آشفته و سراسیمه برگشت و گفت: رضا شاه آمده است، حرف‌های (آقا علی) خادم منزل شیخ تمام نشده بود که رضا شاه با حالتی خشمگین، در حالی که یک اسلحه کمری در دست داشت، بی‌سلام و تعارف، وارد اتاق شد و خطاب به حاج شیخ عبدالکریم گفت: می‌دانی من چه کسی هستم؟ حاج شیخ جواب داد: بله، شما رضا شاه هستید. رضا شاه گفت شما کی هستید؟ و مرحوم حائری جواب داد: عبدالکریم حائری، مسئول حوزه علمیه. رضاخان گفت: نه من یزید بن معاویه هستم و شما امام حسین؛ رفتارتان را عوض کنید، وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم. کشور مجاور ما (ترکیه آتاتورک) کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است؛ ما نیز باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود. او پس از گفتن این سخنان، بی‌آن که منتظر پاسخ بماند، غضبناک از آن‌جا رفت.^۲

مصلحت

پس از ماجرای کشف حجاب، یکی از روحانیون، نزد مرحوم شیخ عبدالکریم رفته و درباره اوضاع پیش آمده پرسش می‌کند؛ مرحوم حائری برای او ماجرای گفت‌وگوی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و امیرالمومنین علیه‌السلام را نقل می‌کند که: روزی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌گویند: چرا برای گرفتن حق قیام نمی‌کنی؟ در این لحظه، صدای الله اکبر مؤذن بلند می‌شود؛ حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: اگر بخواهم این ندا خاموش نشود، باید ساکت باشیم. مرحوم حائری در حالی که گریه می‌کرد، ادامه داد من اگر حرفی زنم، این مرد (رضاخان) با پوتین وارد این صحن و مدرسه می‌شود و همه چیز را خراب می‌کند.

رئیس من ...

بعد از آن که شاه و همسرش نسبت به حرم مقدس حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها بی‌احترامی کردند، روحانی مبارز، حاج محمدتقی بافقی نسبت به این کار اعتراض



و نهی از منکر کنی؟ و او شجاعانه گفت: نخست بگو تو از کدام ملت هستی تا با تو به‌دستور ملت خودت صحبت کنم. آیا مسیحی هستی یا یهودی تا از تورات و انجیل برایت بگویم؟ و اگر مسلمانی، از قرآن برایت بخوانم. مقتش گفت منظورت چیست؟ فرمود: تو صورت خود را مانند زنان کرده‌ای و از دسته مردان خود را بیرون کردی؛ آیا تورات موسی چنین دستوری داده یا انجیل مسیح امر کرده است که تو چنین باشی یا این که قرآن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را آزاد کرده؟ دیگر این که چه کسی به تو گفته است بیایی از من استنطاق کنی؟ باز پرس گفت: رئیس من به من دستور داده؛ ایشان فرمود: خوب به من هم رئیس امر فرموده؛ گفت بفرمائید رئیس شما کیست؟ شیخ بافقی(ره) با اطمینانی برخاسته از ایمان، پاسخ داد: نمی‌شناسی؟ رئیس من اعلی‌حضرت ولی عصر حجه‌ابن‌الحسن العسکری علیهما السلام هستند. بازجو دید به‌جای بازجویی کردن، مورد بازجویی قرار گرفته است. همان پرسش و پاسخ را برداشت و رفت.^۳

سلاح استعمار

استعمار فرانسه، پس از گرفتن الجزایر، تلاش فراوانی برای کشف حجاب کرد. استدلال آن‌ها این بود: وقتی زن الجزایری چادر دارد، یعنی او سرباز اشغال‌گر و دشمن خود

آندلس اسلامی و آینده‌ای که ترسیم شد...

و آیا می‌دانی آندلس، مرکز جهان اسلام در غرب، چگونه سقوط کرد و مسجدهای آن چرا کلیسا و... شد؟ تنها وقتی که مبلغان مسیحی، از راه زنان هرزه و از بین بردن مقدسات اسلامی، آرام آرام، زنان را از مقام و قداست خود خارج کرده، به ابزار بدل کردند و این پشتوانه بزرگ را از مردان جامعه مسلمان آندلس گرفتند و آن‌ها را به هوس‌رانی سوق دادند، آندلس را ساده‌تر از آن‌چه بتوان فکر کرد، از مسلمانان گرفتند.

آیا می‌دانی نخستین زنان مهاجر به قاره آمریکا، پوششی کامل داشته‌اند. و پس از تحول در صنعت غرب، هنگامی که کارگر فراوان و مزد کم، تنها عامل پیشرفت سرمایه‌دارها بود، زنان را به بهانه آزادی، محترمانه به بردگی کشیدند و اکنون که خود را در منجلاب گسست خانواده‌ها در غرب می‌بینند، چشم طمع به چادر زنان مسلمان دوخته‌اند؟

پی‌نوشت‌ها

۱. سیره صالحان، زندگی‌نامه تحلیلی شماری از نخبگان دینی در تاریخ معاصر، ابوالفضل شکوری، ص ۳۴۰.

۲. حکایت کشف حجاب، موسسه قدر ولایت، ص ۱۳۳.

۳. رک: حکایت کشف حجاب / انقلاب الجزایر.